

پیشخوان

نگاهی به کتاب «کودکی به تاراج رفته»

واکوی‌های از رنج‌ها و حرمان‌های کودکان فلسطینی

■ محمدرضا کاتبانی



اثری که هم اینک در معرفی آن سخن می‌رود،سیاست‌های رژیم صهیونیستی در حبس کودکان فلسطینی را مورد بررسی قرار داده است. این پژوهش توسط کاترین کسوک، آدام هاینه و

عاده کای تألیف شده، صائب کریمی آن را ترجمه کرده و مرکز اسناد انقلاب اسلامی، به انتشارش همت گماشته است. تارناما ناشر در اشارتی کوتاه، کتاب را به ترتیب بی‌امده معرفی کرده‌است: «این اثر وضعیت دادگاه‌ها، زندان‌ها و کلای فلسطینی کودکان زندانی را، موثکافانه به تصویر می‌کشد. نویسندگان کتاب معتقدند شکنجه‌هایی را که کودکان فلسطینی متحمل می‌شوند، باید در چارچوب شکنجه‌های دولتی در نظر گرفت، چراکه اتخاذ این روش‌های شکنجه، یک تصمیم آگاهانه از سوی دولت غاصب صهیونیستی است؛ تصمیمی که در راستای استراتژی کلی آنها، برای تضعیف هرگونه مقاومت حقیقی یا باقوه در مقابل اشغالگری اتخاذ شده است. به هر روی، آنچه بسیار غم‌انگیز و تأمل‌برانگیز است، سکوت قدرت‌های اروپایی، آمریکا و سازمان‌های بین‌المللی حقوق بشری در قبال جنایات آن رژیم است. این سکوت نشان‌دهنده آن است که سازمان‌های مذکور صرفاً ابزارهایی در راستای اهداف و خواسته‌های قدرت‌های بزرگ و پیشبرد منافع ایشان است...»

سایت مرکز اسناد انقلاب اسلامی در یادداشتی دیگر، در باب محتوای مطلب «کتاب کودکی به تاراج رفته» و ترتیب مطالب در آن می‌نویسد: «کتاب کودکی به تاراج رفته که توسط سه نویسنده اروپایی، عرب و یهودی نگاشته شده، از جمله آثار منصفانه‌ای به شمار



▼**نمای از ضرب و شتم یک نوجوان فلسطینی توسط نظامیان اسرائیل**

می‌رود که در زمینه نقض قوانین کنوانسیون‌های حقوق بشری توسط رژیم صهیونیستی، نوشته شده است. نویسندگان این اثر، از انسانان دانشگاه و فعالان در زمینه دفاع از حقوق فلسطینیان هستند. نکته بارز این کتاب، اتکای آن بر مشاهدات میدانی است. نویسندگان از نزدیک، شاهد جنایات و قانون شکنی‌های رژیم صهیونیستی بوده‌اند. همین موضوع، تمایز اصلی اثر فعلی با آثار مشابه است. صاحب‌های روش وضعیت داد گاه‌ها، زندان‌ها و وکلای فلسطینی کودکان زندانی را هم موثکافانه به تصویر می‌کشد. این اثر، از سه بخش تشکیل شده است. بخش اول که مشتمل بر چهار فصل است، چارچوبی برای درک سیاست‌های رژیم صهیونیستی، در قبال بازداشت شدگان سیاسی به ویژه کودکان را ارائه می‌کند. فصل اول از جنایات‌های رژیم صهیونیستی علیه کودکان زندانی پرده برمی‌دارد و در فصل دوم، با توجه به تلاش اسرائیل برای کنترل زمین، منابع طبیعی و اقتصاد، به نظام کنترلی‌ای که این رژیم غاصب در کرانه‌های باختری و نوار غزه ایجاد کرده است، پرداخته می‌شود. در فصل سوم نیز درک گسترده‌تر و دقیق‌تری از نظام کنترلی رژیم صهیونیستی ارائه می‌شود. فصل چهارم از بخش اول، هم، اسنادآرده‌ای بین‌المللی مربوط به زندان و رفتار با زندانیان کودک را مطرح می‌کند. در بخش دوم با تمرکز بر داده‌هایی که از کودکان دستگیر شده در کرانه‌های باختری در دسترس است، تجربه‌های واقعی این کودکان از زمان دستگیری تا آزادیشان از زندان مطرح می‌شود و بخش سوم، به تفصیل دلایل ریشه‌ای بازداشت و زندانی کردن کودکان از سوی رژیم صهیونیستی را بررسی می‌کند. کتاب کودکی به تاراج رفته به قلم کاترین کسوک، آدام هاینه و عاده کای و با ترجمه صائب کریمی، در ۲۹۸ صفحه با شمارگان هزار نسخه و به قیمت ۲۷ هزار تومان، توسط مؤسسه فرهنگی هنری مرکز اسناد انقلاب اسلامی منتشر شد.»

عاریخ

تاریخ: ۸۸۴۹۸۴۲۷



«شهید سیداسدالله لاجوردی در مواجهه با موج ترور شخصیت» در آئینه اسناد و روایات

شهید لاجوردی با نوجوانی که سابقه ۴ ترور داشت مانند فرزندش رفتار می‌کرد!

■ **احمد رضا صدری**

روزهایی که بر ما گذشت، نشان از سالروز ترور یار دیرین انقلاب و نظام اسلامی، شهید سید اسدالله لاجوردی داشت. هم از این روی و در تکریم مجاهدات آن بزرگ در ادوار پیش و پس از پیروزی انقلاب اسلامی، مقال بی‌آمده به شما تقدیم می‌شود. در این نوشتار و به مدد اسناد و روایات، نحوه مواجهه «مرد پول‌ادین انقلاب» با زندانیان گروهکی و نیز ترور شخصیت وی در این باره، مورد بازخوانی قرار گرفته است. امید آنکه علاقمندان را مقید و مغربل آید.

■ ■ ■

■ **دوست دارم اولین کسی باشم که مورد ترور احتمالی توأبین قرار می‌گیرد!**

شهید سیداسدالله لاجوردی در دوره تصدی دادستانی انقلاب اسلامی، همراه تلاش داشت تا فکر و عمل وابستگی به گروهک‌ها را اصلاح کند. هم از این روی، به خود ساعت‌ها با آنان به گفت‌وگو می‌نشت یا برای آنان در حسینه زندان اوین، جلسات سخنرانی و پرسش و پاسخ برگزار می‌نمود. مخاطبان وی که معمولاً نوجوانان کم‌آوان کم اطلاع بودند، بسیار زود به اشتباهات خود پی می‌بردند و درصدد جبران می‌آمدند. زهره سادات لاجوردی فرزند آن بزرگ، در این باره روایتی به ترتیب بی‌آمده داد:

«در بین این افراد نوجوانان از سازمان منافقین، کسانی حضور داشتند که چندین ترور در پرونده خود داشتند، خاطرم هست که پدر در زندان، حسینه‌ای را درست کرده بودند. زندانیان در آنجا جمع می‌شدند و در مراسم شرکت می‌کردند. ما هم شب‌های جمعه در این مراسم شرکت می‌کردیم. این مراسمات، ابتدا به صورت بحث و مناظره بر گزار می‌شد. خود این افراد می‌آمدند و می‌گفتند که چرا این کار را انجام دادند و کذبیت‌شان چه بوده است. هواداران منافقین وقتی که با صحبت‌های افراد راهنما در داخل زندان مواجه می‌شدند و درد دل هایشان را می‌گفتند، اکثراً متوجه می‌شدند که راه‌های دیگری برای زندانی شدن، سن اشتباهاتشان می‌شدند. غالب هواداران سازمان، سن کم‌تری داشتند و خیلی از این افراد تواب واقعی شدند. پدر با دقت نظری که داشتند، متوجه می‌شدند که چه کسی تواب حقیقی است و چه کسی ادای توأبین را درمی‌آورد! لذا بعد از صحبت‌های زیادی که با منافقین می‌شد، اگر تشخیص می‌دادند که این افراد متوجه مسیر خطایشان شده‌اند و از لحاظ قوانین حقوقی هم مشکلی نداشتند، آزادشان می‌کردند. خیلی از این افراد

بعد از توبه کردن، به جبهه رفتند و شهید شدند. یادم هست زمانی پدر تعدادی از افراد توأبی که در آستانه آزادی از زندان بودند، را به منزل دعوت کرد. پدر برای اینکه از توبه این افراد مطمئن شود، این افراد را به منزل دعوت کرده بود. پدر ارم تعریف می‌کرد پدر در قسمت بیرونی اتاق، در قسمتی که توأبین مستقر بودند، همراه خود را از قصد جا گذاشت. برادر ارم به پدرم با حالت تعجب می‌گوید: شما چگونه اطمینان کردی که همراه خود را از قصد جا گذاشت. برادر ارم به پدرم با اسلحه مسلح را در دید اینها گذاشتی؟ پدر جواب داده بودند: چون این افراد می‌خواهند آزاد شوند و من هم مطمئن هستم که توبه‌شان واقعی است، می‌خواهم اگر قرار است خدای نکرده دست به جنایتی بزنند، اینجا امتحان‌شان را پس بدهند و من اولین کسی باشم که مورد تعرض اینها قرار می‌گیرد، به نحوی نباشد که اینها تریق فکر، خودشان آنچه در جامعه ترور بود، در برای اینکه مطمئن شوند این افراد تواب واقعی هستند، از خود گذشتگی نشان دادند. بسیاری از همین توأبین به جبهه رفتند و شهید هم شدند.»

■ **گفت‌وگوی او با زندانیان، روشنگرانه و بدون تحمیل بود**

دادستان انقلاب اسلامی در دوره اوج شلتاق و ترور منافقین، با دستگیر شدگان آنان بر سر مهر بود و در زندان، برای آنان امکان بازگشت به جامعه را فراهم می‌نمود. وی در گفت و شند با نوجوانان خطاکار، به آنان آزادی انتخاب فکر می‌داد و از تحمیل خودداری می‌ورزید. هم از این روی اغلب توأبانی که او به آزادی فرمودند؛ احترام این افراد، تا مرحله مجازات به عهده مات و مجازات‌شان با خداستار روز بعد نیز به عهده فرمودند که عذر آن پاسدار را بخواید! حتی تا این حد هم، آقای لاجوردی راضی نبودند نسبت به اعدام‌ها یا حتی ارامی شود...»

■ **تلقای ما از زندانی، انسانی در حال آموزش و تغییر است**
«مرد پولادین انقلاب» از آن روی که در دوران مبارزه، خود در زمره زندانیان سیاسی و شکنجه‌های فراوانی تحمل نموده بود، شرایط آنان را به نیکی می‌شناخت، هم از این روی به این عده، نگاهی تعالی بخش داشت و برای تحول و ترقی آنان برنامه‌ریزی می‌کرد. نامه‌ای از وی بر جای مانده است که ایده‌های او در این باره را نشان می‌دهد. مهدی رضائی پژوهشگر تاریخ معاصر ایران، در تحلیل این نامه می‌نویسد: «توجه ویژه به امور فرهنگی، آموزشی و پرورشی در زندان، از شهید لاجوردی مدبری توانا ساخته و سبک نوین مدیریت او تحول عمیقی در فضای زندان ایجاد کرده بود. او نه تنها خود این شیوه مدیریتی را



در مراسم دعای ختم در چهارم تیرماه ۱۳۶۰، شهید سید اسدالله لاجوردی در میان زندانیان



شهید سیداسدالله لاجوردی در دوره تصدی دادستانی انقلاب اسلامی، همراه تلاش داشت تا فکر و عمل وابستگی به گروهک‌ها را اصلاح کند. هم از این روی، با خود ساعت‌ها با آنان به گفت‌وگو می‌نشتست یا برای آنان در حسینه زندان اوین، جلسات سخنرانی و پرسش و پاسخ برگزار می‌نمود. مخاطبان وی که معمولاً نوجوانان کم‌آوان کم اطلاع بودند، بسیار زود به اشتباهات خود پی می‌بردند و درصدد جبران بر می‌آمدند. برخی آنان پس از تنبّه، آزادانه به جبهه‌های جنگ رفتند و به شهادت رسیدند

به نحو شایسته به کار گرفت، بلکه خط سیر آن را برای دیگران نیز ترسیم کرد. نامه‌ای از او خطاب به یکی از مسئولان مملکتی، به عنوان منشور و سندی از نحوه عملکرد یک مدیر عالی رتبه نظام جمهوری اسلامی است. لاجوردی در این نامه توصیه می‌کند:

- تلقی ما از زندانی بر این اصل استوار باشد که او یک انسان قابل تغییر و در حال تنبّه و آموزش است، نه یک خاطی جنایتکار در حین ارتکاب جرم.

- همت گماریم بی‌سوادی از زندان‌ها رخت بر بندد و هر زندانی بی‌سواد، اجباراً به حداقل سواد خواندن و نوشتن دست یابد.

- زندانیان می‌توانند از کتاب‌های موجود در کتابخانه زندان و حتی درون بندها، با رعایت ضوابط استفاده کنند.

- بر مسئولان زندان‌هاست که ورزش را برای همه زندانیان اجباری کنند، تاز خودمی و کسالت را حذف کنند.

- زندانیانی که مایل باشند (با ذکر نام یا بدون ذکر نام)، می‌توانند سر گذشت خود را برای تنبّه و عبرت دیگران مکتوب یا برای مسئول زندان یا مسئول فرهنگی بیان نمایند.

- نسبت به بهداشت، درمان، تغذیه سالم و کافی و محل نگهداری اطفال، نوجوانان و جوانان به ترتیب دقت بیشتری به عمل آید و در امر تربیت و بازپروری آنان، فعالیت و تلاشی بیش از بزرگسالان اعمال شود.

او به مدیران سازمان زندان‌ها تذکر می‌داد، در هیچ شرایطی خود را برتر از زندانی‌ها ندانند، زیرا پست شمردن زندانیان، از تمام اقدامات فرهنگی‌ای که میان خواهد بُرد. در دوران ریاست لاجوردی بر سازمان زندان‌ها، فعالیت‌های فرهنگی چشمگیری به منصه ظهور رسید. علاوه بر اینکه در داخل زندان‌ها، کلاس‌هایی برای آموزش احکام و اخلاق بر گزار می‌شد، سوادآموزی برای زندانیان اجباری بود. برگزاری کلاس‌های حفظ و قرآن، توجه به زبان‌سازی فضای زندان و ایجاد اشتغال برای زندانیان هم، از دیگر اقدامات فرهنگی وی محسوب می‌شد که هر کدام تأثیر قابل توجهی روی زندانیان داشت. شهید لاجوردی علاوه بر اینکه به کاربست برنامه‌های آموزشی و فرهنگی برای زندانیان تأکید داشت، با برگزاری دوره‌های تخصصی برای مراقبین، رؤسا و مدیران زندان‌ها، نقش مؤثری در ارتقای علمی مسئولان زندان‌ها ایفا کرد...»

■ **لاجوردی ادعا می‌کند مسلمان است، ولی من از شلاق زده!**

شناخت دقیق شهید سیداسدالله لاجوردی از منافقین، موجب شده بود که در برابر آنان رفتاری دقیق و به هنگام داشته باشد. این امر ختم سسران این گروهک را برانگیخت و دستگاه شایعه پردازی ایشان را به کار انداخت! آنان در لایه‌های مختلف اجتماعی و حتی در میان برخی مسئولان نظام، بر خشونت دادستان انقلاب اسلامی تأکید داشت، از رویکرد او در زندان‌ها، انتقاد می‌کردند و می‌گفتند: «امری که به ظاهر در آن توقف یافته‌اند! حسینهایی طاهرزاده از دوستان دوران مبارزه شهید لاجوردی، در این باره خاطراتی شنیدنی دارد:

«بعد انقلاب که ایشان به دادستانی رفت، از من دعوت کرد که بیا تا تو کار دارم. من به زندان اوین رفتم. در آنجا به من گفتند: شما کی هستی؟ چه کاره‌اید چه می‌خواهید؟ (چسون قیافه ما هم آن موقع به مجاهدین خیلی بیشتری می‌خورد، هیچ قابل انکار هم نبود!) گفتم: به آقای لاجوردی بگویید که فلانی را که گفته بودید آمده است. یک ساختمان چند طبقه بود. فکر می‌کنم به طبقه سوم رفتم؛ که دفتر آقای لاجوردی بود. آقای کوچوبی هم آمده بود. آقای لاجوردی گفت: بیا اینجا تخم و تر که‌هایتان را به شما نشان بدهم. گفتم: بیا ببین آن چیزی که می‌گفتم، چه از آب در آمده است؟ یک تعدادی چه کردند که خودت می‌دانی چه بلایی به سر مسلمانان آوردند، اینهایی هم که با همان خط و مشی ماندند، ببین چه حرف‌هایی دارند می‌زنند؟ بیا برو ببین! اصلاً آزادی با هر کس می‌خواهی صحبت کن، هر جا می‌خواهی برو، فقط ببین! گفتم: اسدالله من که با سازمان نیستم، گفت: نه شما با اینکه با سازمان نیستید، ولی ما می‌دانیم روح تو با سازمان است، ما می‌دانیم تو علقه بسیار

عمیقی به سازمان داری، توبه سازمان اخلاص داری! من همراه با آقای کوچوبی رفته و قسمت‌های بسیاری را گشتیم. آقای کوچوبی، یک زبردستی هم دستش بود. آمدیم ناهار را آنجا خوردیم و نماز را خواندیم. بعد با خود اسدالله آمدیم بیرون و گشتی زدیم. من با خیلی از دختران و جوانانی که دستگیر شده بودند، صحبت کردم. جالب این است که یکی از دخترها گفت: آقای لاجوردی من را شکنجه کرده است! گفتم: چه کرده؟ گفت: لاجوردی ادعا می‌کند مسلمان است، ولی من را شلاق زده است! آقای لاجوردی هم کنار من ایستاده بود. من متوجه شدم که این دختر، اصلاً آقای لاجوردی را نمی‌شناسد! بعد گفتم: شما اصلاً آقای لاجوردی را ندیدیدی. گفت: چرا دیدم! گفتم: نه دیگر! گفتم: دختر خانم من می‌روم و می‌گویم همین الان تو را آزاد کند. گفتم: آقای لاجوردی این را آزاد کنی، تا برود و بفهمد که دروغ می‌گوید! باور کنید رنگ این دختر به قدری تغییر کرد که زیتونی شد! آقای لاجوردی بدون مکت گفت: من همین الان کاغذش را می‌فرستم، وسایلش را بردارید، رنگ بزنید پدرش یا مادرش ببینند او را بر بندند، اگر هم نتوانند، آدرش را بدهد، برید او را به خانواده‌اش تحویل بدهید! بعد وقتی که آن دختر می‌خواست از در بیرون برود، گفتم: از شما یک خواهشی دارم، هر چقدر می‌خواهی علیه این رژیم بجنگ، ولی یک کار نکن. گفت: چسی؟ گفتم: دروغ نگو! هر کس هم هر حرفی زد، همینطوری قبول نکن، ببین اگر واقعیت دارد بپذیر... بعد اسدالله گفت: باور کن فقط خواسته بودم اینها را ببینی که چقدر در حق ما ظلم می‌کنند...»

■ **چهره امام، با شنیدن سخنان منتظری برافروخته شد!**

منافقین با تبلیغات مسموم خویش، توانسته بودند که ذهن قاهن مقام وقت رهبری را نسبت به شهید لاجوردی مشوب سازند! در این رویداد اما، باند مهدی هاشمی نقشی بارز داشت، چه اینکه آنان از دوران مبارزه با طاغوت، سمیات‌ها منافقین قلمداد می‌شدند. خاطرات یک مقام امنیتی از تفاوت رفتار امام خمینی و آقای منتظری با شهید سیداسدالله لاجوردی، پس جذاب و عبرت آمیز می‌نماید:

«خوب است ماجرای دیدار برخی دوستان دادستانی با آقای منتظری، در سال ۶۲. باز گو کنم، تا بعداً این مسئله روشن تر شود. اواخر سال ۶۲ بود. دادستانی اوین و تیم آقای لاجوردی، یکی از خطوط مقدم برخورد با منافقین بودند و به شدت به ترس‌فراش و هجمه بودند. مدتی بود مواضع انتقادی و تند آقای منتظری هم، علیه دادستانی شدت گرفته بود. به همین خاطر آقایان: محمدی گیلانی، لاجوردی و موسوی تبریزی همراه با چند نفر دیگر از دوستان دادستانی، به قم می‌روند تا درباره این مسائل با ایشان صحبت کنند. یکی از حاضرین جلسه می‌گفت، به محض اینکه نشستیم طبق سنتی که همیشه هست که یک نفر از طرف مراجعه‌کنندگان صحبت کند، گفتم: اگر اجازه می‌دهید آقای گیلانی گزارشی ارائه کنند. آقای منتظری گفت: نخیر نیازی نیست، خودم همه چیز را می‌دانم. بعد گفت: من این سید - یعنی آقای لاجوردی - را از قبل انقلاب و دوران زندان می‌شناسم. او از آن موقع با اینها یعنی منافقین دعوا داشت و شروع به سخنانی در حمایت از منافقین می‌کند، در میان مباحث هم اجازه توضیح به کسی نمی‌دهد و می‌گفتم: شما می‌روید در کوچه و خیابان این مردم حزب‌اللهی که مثلاً در مغازه‌شان عکس امام دارند یا ریش دارند یا می‌کشید و ترور می‌کنید و این را می‌اندازید گردن منافقین که در نظر مردم منظور شوند و محملی بشود برای مشروعیت اعدام اینها! این حرف را خیلی محکم به عنوان یک کد اطلاع گفتم. بچه‌هایی که جنایات‌های منافقین و عملیات مهندسی و عملیاتی آنها را دیده بودند، تعجب کردند که یک کسی در قد و قواره آقای منتظری، چنین تصویری دارد که ما به عنوان نیروهای حزب‌اللهی می‌رویم مردم را می‌کشیم که توجیه اعدام منافقین باشد! آنجا شهید لاجوردی اعتراض می‌کند و بلند می‌شود. می‌گوید: من این جلسه را جلسه نامشروعی می‌دانم و ماندن در آن را جایز نمی‌دانم و همگی جلسه را ترک کردیم. آقای لاجوردی از امام وقت گرفتند و همین جمع به جز آقای موسوی تبریزی، رفتند خدمت‌امام اول. جلسه گزارش مختصری از عملکرد دادستانی و جلسه اخیر با آقای منتظری خدمت‌امام ارائه شد و البته محتوای صحبت‌های آقای منتظری را، رفیق تر ببیان کردند. امام شروع به صحبت کردند و تمجید از مبارزه با منافقین و چه‌رشان خیلی برافروخته بود. آقای گیلانی خواستند فضا را تعدیل کنند، اسام فرمودند: آقای گیلانی صبر کنید و حرفشان درباره منافقین را ادامه دادند.

باز بحث پیش می‌رود و مجدداً آقای گیلانی می‌خواهد ورود کنند که امام محکم‌تر از قبل می‌گویند: آقای گیلانی شما متوجه نیستید و ادامه می‌دهند. دفعه سوم هم همین اتفاق می‌افتد و امام عتاب می‌کند به ایشان که شما آقای گیلانی شما نمی‌فهمید و متوجه نیستید! بعد به همه می‌گویند: بروید کارتان را ادامه بدهید و تا من زنده‌ام، ریشه این مسئله را بکنید. توجه کنید که این ذهنیت سال ۶۲ آقای منتظری است که معتقد بود نظام مردم را می‌کشد و گردن منافقین می‌اندازد! یعنی منافقین که دو سال قبل فرزند او و هفتاد و دوتن را شهید کرده‌اند، اینقدرها هم که می‌گویند جنایتکار نیستند. اگر آقای منتظری تنها بابت همین اتهام‌زنی عزل شود، کم است و عدالت حکم می‌کند که به خاطر همین اتهام‌زنی، محاکمه شود...»